

بدان که هر چه در وجود است همه صنع خدای تعالی است .

ای پیرمرد در موسم کهنسالی و فرتوتی کار ایام جوانی پیشه کرده ای .

مصاحبت با یک دوست خوب و شکیبا همچون وزش نسیم دل انگیزی است .

انسان بی دوست همواره غمگین است این یکی از مصایب است

هر گاه باید بخواهیم دو چیز را با هم بسنجیم و یکی را بر دیگری برتری دهیم از صفت تفضیلی بهره می گیریم .

صرفاً از طریق لمس کردن توجهم را جلب می کردم. من از شکل مخملی گل و کشف پیچ و خم های فوق العاده آن احساس شادی می کنم .

از جای تهمت زده پرهیز کن و از یار بد اندیش بگریز اگر طالب علم باشی و پرهیزگار و قانع باش.

داعیه ای در باطن من پدید آمد که به هیچ وجه در آن حالت که اندر بودم راضی نتوانستم بود دارایی ام بفروختم و از وطن خویش رحلت کردم .

تخلص به معنای رهایی یافتن و خلاص شدن است و مانند امضا و نشان است که در پایان شعر می آید .

بازی او مطالعه و تحقیق فریاد های کودکانه اش بحث و مناظره با دیگر شاگردان و شادابی اش هنگامی بود که مسئله ای را حل می کرد .

در تن رنجورش رمقی باقی نمانده بود و کم کم شمع وجودش به خاموشی می گرایید مرد بیمار با کلماتی مقطّع از دوست دانشمندش تمنا کرد که یکی از مسایل علمی را که زمانی با وی در میان گذاشته بود بازگوید .